بسم اللہ الرحمن الرحیم

فلما کان الواجب قدیماً والعالم حادثاً فمصداقات الصفات قائمۃ بالذات الالٰہیۃ والصلوٰۃ نازلۃ علی الصور الانسانیۃ الکاملۃ الشاملۃ الرحمۃ العامۃ والخاصۃ التی ہی مظہر الذات المعبودیۃ فکیف تصلی وکیف لا تصلی علی المرتبۃ الجامعۃ والہ اما بعد روزے درخانقاہ حضرت خواجہ باقی باللہ رحمہ اللہ مطالعہ براہین قاطعہ مصنفہ مولوی خلیل احمد بالاتفاق افتاد ازان خلاصہ این معلوم گردید کہ مولوی رشید احمد گنگوہی قائل و معتقد امکان کذب وجواز خلف الوعید ست مولوی عبد السمیع رامپوری ساکن میرٹھ شاید کہ بران عیب نوشتہ مولوی خلیل احمد بامر رشید احمد برائے اثبات امکان کذب رد عبد السمیع ساختہ بدعت جہل وضلالت خود را مولوی عبد السمیع مستند گردانیدہ اند چونکہ مولوی رشید احمد مقتدائے عوام شنیدہ شدہ واظہار این مسئلہ موجب فساد اعتقاد وضلالت امت حضرت رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم بود فقیر محمد غلام نبوی غمخواری اہل اسلام کردہ برائے اظہار حق وہدایت است چند سطرات را از جہت ضرورت در کتابت آوردہ و چونکہ شنیدہ شدہ کہ نقصان نیم ملایان خطرہ ایمان از بندہ عان پیران ہندوستان بطرف بانس بریلی و در شہر دہلی غیر از باتیغ دیگر برانبیا علم غیب ثابت می گویند جہت بیان ازان نیز بطریقہ انکشاف حقیقت واظہار حق حکم موافق شرع برائے صیانت امت حضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم از بدعت مع بیان عدم جواز امکان کذب وخلف الوعید

الحق گردید هذا من لدن حکیم علیم بدان که شئ موجود فی الخارج را می گویند موجود و بسه قسم هست یک موجود
فی الخارج هست فقط چنانچه ذات واجب الوجود و اوصاف ثبوتی او که فقط موجود فی الخارج اند در ذهن موجود
نیستند مگر بالوجه از بوجه بالکنه در کم و کیف محدود و منحصر نمی توانند که چند چند مقدار وجه الواز دارند و چه طور اند که از تصور
عقل خارج اند دوم موجود فی الذهن هست فقط چنانچه ممتنع الوجود از نقائص باری تعالی و عیوب اوصاف
ذمیمه مسلوب شده او که آنرا اوصاف سلبی می گویند چنانچه جواز امکان کذب و جواز خلف الوعید و غیرها از عیوب
او که فقط موجود فی الذهن اند در خارج نیستند که او جل و علی شانه موصوف بصدق و سبحانیت هست و
آن و این ضد یکجا جمع نمی توانند سوم قسم موجود فی الذهن و فی الخارج هر دو هست چنانچه ممکن الوجود که هر چیز این
عالم مخلوق باری تعالی هم در ذهن موجود است هم در خارج شیخ محی الدین ابن عربی رئیس الاولیاء قدس سره گفته
که مراد از شئ در قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ممکن هست نه واجب و ممتنع که این هر دو بعقل سلیم
در بیجا از شئ خارج اند پس بنابرین اگر کسے گوید که کذب باری تعالی جائز و ممکن است این قطعی کفر است که
اگر این ممکن شود که الله تعالی دروغ گوید پس این قاعده هست که برائے جواز حمل مشتق بر ذات او قیام مبدا
ضروری هست و برائے صدور امر فعل بالقوة ضروری هست اگر صدور کذب از الله تعالی جائز گردد پس
باید که کذب بر ذات او سبحانه و تعالی قائم باشد والعیاذ بالله و نیز این جائز شود که الله تعالی را کاذب گوید و حال
اینکه او جل و علی شانه از همه عیوب سبحان و منزه هست و قائل نیز بگفتن کذب او قطعی کافر می گردد و خلف الوعید
یعنی داخل گردانیدن الله تعالی همه کفار را در جنت هرگز جائز نیست اگر کسے گوید که در رد المحتار آمده که هل یجوز الخلف
فی الوعید فظاهر ما فی المواقف والمقاصد ان الاشاعرة قائلون بجوازه لانه لا یعد نقصا بل جودا و کرما جواب اینکه این
قول از چند وجوهات برائے جواز خلف الوعید دلیل نمی تواند شد یک اینکه صاحب رد المحتار اگر نقل راست باشد
این قول اشاعره را برائے اظهار قول ایشان نقل کرده نه برائے عمل چنانچه متکلمین قول معتزله و حکماء و دیگر
اهل هوا از شیعه و خوارج را حنفیان قول شافعیان را مثلاً برائے اظهار مذهب ذکر می کنند نه برائے عمل
زیرا که فقهاء رحمهم الله احکام بیان می کنند و حکم هر چه باشد ضرور بیکے از دلائل اربعه کتاب سنت اجماع قیاس
ثابت می باشد و جواز خلف الوعید را یکے از دلائل شرعی نیست دوم اینکه صاحب رد المحتار اسناد جواز آن
باشاعره کرده اگر معمول او بود پس تخصیص اسناد بقوله قائلون بجوازه بایشان چرا میکرد سوم اینکه صاحب
مواقف و مقاصد اگر اسناد ایشان راست می باشد اسناد جواز خلف الوعید به اشاعره بطریقه ارسالی هست

نه بطریقهٔ اسناد و حال اینکه هر چهار مذاهب و همه اهل سنت جماعت بدین متفق اند که خبر مرسل رسول الله صلی الله
تعالی علیه وسلم خارج از قرون اربعه در قرن خامس قابل اعتبار نیست مثبت مدعی جواز و عدم جواز نمیشود پس قول مرسل
متکلمین متاخرین صاحب مواقف و مقاصد چه طور دلیل قابل اعتبار خواهد شد سوم اینکه این مسئله اعتقادی است
و در اعتقادیات محض تقلید بغیر از طلب دلیل اتفاقاً جائز نیست بلکه نزد ابوالحسن اشعری و جمیع اشاعره تقلید در
ایمان نیز صحیح نیست چهارم اینکه اشاعره مجتهدان نبودند محض متکلمین بودند و حضرت امام ابو یوسف رحمه الله گفته
که نماز بپس متکلم غیر فقیه مکروه است که ایشان بسبب معتزله دیگر بار رفته بسبب دعوی عقل می کنند برای اثبات حکم
آیت و حدیث را دلیل نمی گیرند پنجم اینکه ظاهر است معلوم میشود که جواز خلف الوعید قول اشاعره نیست که ایشان
تابعان ابوالحسن اشعری اهل سنت جماعت اند مذهب ایشان ترک عقل است در مقابله شرع این قول معتزله است
که دلم معتزلی تکیه بینی کرده برای قوت مذهب خود اسناد جواز خلف الوعید باشاعره نموده و همین طور مشهور گشته
بنا بر شهرت کسی از دیگری نقل میداند بنا بر اصل ششم اینکه بشرط تسلیم اگر اشاعره جواز خلف الوعید گفته نیز
باشند گر عمل بدین حرام هرگز جائز نیست زیرا که بنای این قول ایشان بر قاعده معتزله است که قاعده ایشان
اینکه چون درمیان عقل و شرع معارضه آید و عمل بر هر دو ممکن نباشد آیت و حدیث را متروک عمل بر عقل واجب
می گویند پس اینجا نیز الله تعالی حَرَّمَ عَلَيْهِمُ الْجَنَّةَ در کلام خود جنت را بر کفار حرام ذکر کرده و اشاعره که بر قاعده
معتزله رفته جنت را بعقل کفار را جائز می گویند درست و جواز ضد را یکجا جمع نیز نکرده اند پس چه طور این قول
ایشان مردود نخواهد شد این یک دیگر ظلم و جهالت است که ظلوما جهولا العقل ناقص خود حکم صریح محکم علام
الغیوب کامل دانا بحقائق الاشیاء را منسوخ میسازد و دلیل الاشاعره لانه لا یعد نقصا باطل غیر صحیح است زیرا که
اگر این جائز شود که الله تعالی همه کفار و مشرکان را بجنت برد پس درین چند نقصانات لازم می آید یک اینکه
نزول کتب سماوی و ارسال رسل و هزارها آیتهای وعید در قرآن مجید و خلقت دوزخ جمله امورات لغو و
بلا فائده خواهند شد و این محال است - دوم اینکه اگر مشرکان بجنت روند پس الله تعالی که بدوزخ این وعده
کرده که تر از سنگها و انسان پر خواهم کرد این شکسته خواهد شد و الله لا یخلف المیعاد سوم اینکه اگر مشرکان را نیز
جنت جائز خواهد شد پس مامور ساختن الله تعالی انبیاء علیهم السلام را بتبلیغ احکام و مکلف گردانیدن مؤمنان
باحکام شرعیه محض تکلیف چیزی فائده ندارد که مؤمنان دوستان باری تعالی و مشرکان دشمنان او هر دو
فریق یکسان شوند بلکه دین الاسلام باطل خواهد شد و قول بدین کفر است - چهارم اینکه چون بکفر و شرک

نیز رفتن جنت جائز شود پس کفار ایمان چرا می آرند و مؤمنان بقتل ایشان چرا مامور اند و دوزخ برائے چه
پیدا کرده سبحان الله سبحان الله تعالی نذیرانند مشرکان را از دوزخ ترسانیده از شرک باز منع می دارند
جنت بر ایشان حرام می گویند قائل جواز خلف الوعید دخول ایشان را در جنت جائز گفته بقیام شرک ایشان را
والا هوی میدهند و قول ایشان جود و کرم را کوتاه اندیشی هست زیرا که قیمت بردهٔ مومن صد و صد روپیه میباشند
و دیت حر مؤمن مقتول بقتل خطا یا شبه عمد ده هزار روپیه شرعی اند و بسیار مؤمنان اند که نان خشک هم بشکم
سیر نمیتوانند یافت و بسیار سگان اند که الله تعالی درین دنیا بر ایشان جود و کرم کرده دوازده دوازده هزار زر و
چهره شاهی کم زیاده قیمت شیر گوشت و پلاؤ خوردن ایشان هست اگر الله تعالی سگان را روز قیامت نیز جنت
بدهد این نیز جود و کرم او هست مگر قول بجواز دخول سگان در جنت تا هنوز هیچ احد نکرده که جنت اعدت للمتقین
هست و اگر الله تعالی درین دنیا خطاب نبوت هر کس را بخشد یا پس از خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه وسلم
دیگری را نبوت دهد یا بروز قیامت مراتب همه مؤمنان را بمراتب انبیاء علیهم السلام برابر سازد این نیز جود و کرم
اوست و این علت خلف الوعید در ینجا نیز جاری میباید داشت مگر قول بدین هیچ احد نکرده و نه جائز هست که
درین وعدهٔ خاتم النبیین بشکند و خلق الانسان من تفاوت باطل می گردد و اگر جواز خلف الوعید در قول او تعالی
إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ داخل میشود پس باید که جواز خلف الوعد نیز دران داخل شود و دخول همه مؤمنان
در دوزخ جائز گردد و این هرگز جائز نیست که مؤمنان دوزخیان خواهند شد و آنکه دخول کفار در دوزخ طول زمان
نیز مراد نمیتوانند شد که لفظ خالدین در قوله تعالی خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا بذکر ابدا محکم گشته احتمال تغییر و تبدیل ندارد و کفار
ابد الآباد در دوزخ باشند خلاصه اینکه هر شخص که بعقل ناقص خود کذب الله تعالی را جائز میشمارد و یا میگوید این قطعی
کافر هست که کذب عیب هست و او جل شانه از همه عیوب سبحان و منزه هست لازم آن اینکه این جائز و
ممکن هست که باری تعالی از عیوب پاک نشود که جائز را وقوع محال نباشد و وقوع کذب باری تعالی محال
هست زیرا که اوصاف ذاتی ثبوتی او سبحانه تعالی صادر بالایجاب اند همین طور عدم کذب و دیگر عیوب صفات
سلبی او بالایجاب اند و قدرت الله تعالی بر خلقت کذب و دیگر عیوب اگر مستعمل می شوند در مخلوق مستعمل
می شوند نه در ذات خود او و ایضاً الله تعالی خالق خلف الوعد والوعید در عالم هست نه در ذات خود و اگر کسے
بجواز خلف الوعید قوله تعالی إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ دلیل می گیرد این تفسیر برائے خود هست محی الدین
ابن عربی رح گفته که قیل من فسر برایه فقد کفر پس بنابرین مستدل آیت مذکوره بر جواز خلف الوعید کافر خواند.

خواهد شد و اجماع اصحاب رض که حکم قرآن و خبر متواتر دارد و اجماع مجتهدین متقدمین که حکم خبر مشهور دارد و اجماع متاخرین که حکم خبر واحد دارد و نیز بدین متفق است که الله تعالی شرک را هرگز عفو نمی کند دخول ایشان جنت حرام جائے ایشان دوزخ است ابد الآباد پس هر که جواز خلف الوعید میگوید این نیز از اجماع اصحاب رض انکار موجب کفر است و اتفاق شیعه و معتزله و دیگر اهل هوا در اجماع شرط نیست بلکه دلائل قطعی الحکم چهار اند در کتاب آیت مفسر و محکم و در سنت خبر متواتر و در اجماع اجماع اصحاب رض و در عدم عفو شرک و تابید مشرکان در دوزخ و حرمت جنت بر ایشان هر چهار دلائل موجود اند پس مدعی جواز خلف الوعید که از هر چهار دلائل مخالفت می کند نیز در شرع چه طور کافر نخواهد شد۔ اگر مدعی می گوید که کذب بر دو قسم است یک لغت دیگر ذم است پس کذب در وعید لغت است این اعتبار خود و معتبر است معتبر نیست که وضع کذب برائے ذم است و معنی مجازی نیز مراد نمی تواند شد که یکے از متبرکات خمسه حقیقت در اینجا موجود نیست چنانچه یکے با دیگرے دشنام زنا دهد و شاتم گوید که مراد ما از زنا بالارض تکوه است تاویل خود او معتبر نیست حد قذف بر وجاری شود و اگر کدام دیگر عالم یا جاهل این اعتقاد مدعی را حق داند این نیز کفر است که باطل قطعی را حق دانستن ضرور کفر است و تعلم طالبان از تابعان همین طور ممنوع نیز جائز نیست که در حدیث لکل مجلس تاثیر آمده و مجلس استاد فاسد الاعتقاد ضرور در طالب علم تاثیر می کند اگر مدعی جواز امکان کذب باری تعالی و خلف الوعید درمیان عوام کالانعام مشهور بولایت می باشد بیعت از و حرام هرگز جائز نیست که او از جهت مخالفت شریعت محمدی ظاهرا ولی نیست و مریدش مضل ضرور ضال نیز می گردد و اگر در کسے ظاهراً همه علامات اسلام موجود باشند و یک مسئله را در اعتقاد از کفر می گوید این کفر کاذب همه علامات ظاهری است۔

بحث در بیان علم غیب بدانکه علم پوشیده هشت قسم است۔ علم غیب۔ علم مکاشفه علم لدن علم باطن۔ علم هاتف۔ علم الهام علم خواب۔ علم فراست۔ علم غیب مشاهده هر پوشیده موجود فی نفس الامر بغیر از تعلیم و مدد غیر و بغیر از واسطه و استعمال اسباب علم است و علم مکاشفه اظهار الله تعالی است امر پوشیده را بر دل ولی و علم لدن نمائیدن الله تعالی است ولی را مسئله پوشیده نامعلوم را در وقت مراقبه و علم باطن دیدن سالک است اسرارات و تجلیات مندرجه را در سینه خود۔ و علم هاتف شنیدن سالک است آواز غیبی نامعلوم جهت را از کبریائی باری تعالی و علم الهام دانستن مومن است چیزے نامعلوم را بالقائے خیر در دل او و علم خواب اشاره دادن الله تعالی است مومن خوابنده را در حالت خواب و علم فراست

و السّتّن مومن ہست از تیر الصفائی دل پس قسم اول خاص برائے اللہ تعالیٰ ہست بعبارت نص قولہ
تعالیٰ در رکوع چہارم سورہ کہف قُلِ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوْا ۚ لَهٗ غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ؕ یعنی
خاص اللہ تعالیٰ راست معلوم شدن اشیاء غائبہ از انسان در آسمانہا و زمین و امثال این آیت در قرآن مجید
بسیار اند و بعبارت نص قولہ تعالیٰ لَا يَعْلَمُهَآ اِلَّا هُوَ ؕ و بعبارت نص قولہ تعالیٰ اِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّٰهِ یعنی
تحقیق سخن دیگر نیست اینکہ علم غیب خاص برائے اللہ تعالیٰ ہست و دیگر ہیچ کس را نیست نہ ولی را و نہ نبی را
ملا علی قاری آیت لہ غیب السموات والارض را دلیل گرفتہ گفتہ کہ ہر کہ انبیا علیہم السلام را علم غیب می گوید آن
کافر ہست و حضرت محمد مصطفےٰ و المجتبےٰ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم را نیز علم غیب موجود نبود بعبارت نص قولہ تعالیٰ
تِلْكَ مِنْ اَنْۢبَآءِ الْغَيْبِ نُوْحِيْهَآ اِلَيْكَ ۚ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَآ اَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هٰذَا ؕ و بعبارت ظاہر
قولہ تعالیٰ در رکوع پنجم سورہ عمران ذٰلِكَ مِنْ اَنْۢبَآءِ الْغَيْبِ نُوْحِيْهِ اِلَيْكَ ؕ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ
اِذْ يُلْقُوْنَ اَقْلَامَهُمْ و بعبارت ظاہر قولہ تعالیٰ در رکوع یازدہم سورہ یوسف ذٰلِكَ مِنْ اَنْۢبَآءِ الْغَيْبِ
نُوْحِيْهِ اِلَيْكَ ۚ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ اَجْمَعُوْٓا اَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُوْنَ اگر رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم بعلم غیب سخنان مذکوران را میدانستے پس وحی را چہ ضرورت بود کہ خاصہ علم غیب اینکہ بحال اَحَدے
مستقل را بغیر از تعلیم غیر یکسان می داند و این مختص باللہ تعالیٰ ہست رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ہمین طور نبود لقولہ تعالیٰ در رکوع اول سورہ مدثر وَمَا يَعْلَمُ جُنُوْدَ رَبِّكَ اِلَّا هُوَ ؕ اگر حضرت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم را علم غیب بودے لشکرہائے ملائک اللہ تعالیٰ را چرا نمی دانستند ازین وجہ کہ او را
علم غیب نبود لقولہ تعالیٰ در سورہ انفطار وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا يَوْمُ الدِّيْنِ ۙ ثُمَّ مَآ اَدْرٰىكَ مَا يَوْمُ
الدِّيْنِ ؕ و قولہ تعالیٰ در سورہ تطفیف وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا سِجِّيْنٌ ؕ و قولہ تعالیٰ وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا عِلِّيُّوْنَ ؕ و قولہ تعالیٰ
در سورہ قدر وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ؕ و قولہ تعالیٰ در سورہ قارعہ وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا الْقَارِعَةُ ؕ و قولہ تعالیٰ در سورہ
ہمزہ وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا الْحُطَمَةُ ؕ و امثال این در قرآن مجید بسیار اند اگر حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را علم علم غیب
بودے پس اللہ تعالیٰ استفہام بمعنی نفی علم او بر اشیاء مذکورہ چرا میکردے و باز بیان اشیاء مذکورہ بخود
چرا میکردے بلکہ رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بخود گفتہ کہ مرا علم غیب نیست بعبارت قولہ تعالیٰ در
رکوع بیست و سوم سورہ اعراف قُلْ لَّآ اَمْلِكُ لِنَفْسِيْ نَفْعًا وَّلَا ضَرًّا اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ ؕ وَلَوْ كُنْتُ
اَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ ۛۚ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوْٓءُ یعنی اگر چیز غائب را می دانستمے البتہ بسیار کردمے فوائد را

برائے خود و نرسیدے مراضر و سیاق کلام برائے نفی علم غیب رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم ہست و
آیتہائے تخصیص علم غیب باللہ تعالی و نفی از غیر ہمہ محکم اند احتمال تغییر و تبدیل ندارند و آیت محکم دیگر
قسم آیت معارضہ نمی تواند کرد سبحان اللہ عجیب انصاف ہست کہ اللہ تعالی عز اسمہ تخصیص علم غیب را بخود میکند
و رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم بخود نفی آن از خود می کند و نیم ملایان خطرہ ایمان ضرور بزور و زبردستی
بغیر از علم بر حقیقت آن برائے او صلی اللہ تعالی علیہ وسلم ثابت می کنند بہر کرا از عظمت هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ
عِبَادِهٖ اللہ تعالی خبر ندارد آن بے خبر ہمین طور سخنان بے انصافانہ موجب کفر و شرک را می گویند و مراد از
قولہ تعالی در رکوع دوم سورہ جن عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهٖٓ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ
علم غیب حاضر بواسطہ وحی ہست یعنی اللہ تعالی عالم ہست باشیاء غائبہ از انسان مطلع نمی گرداند بر چیزہ غائب
خود ہیچ کس را مگر مطلع می گرداند بواسطہ وحی بر بعضے امورات غائبہ آن کس را کہ راضی باشد اللہ تعالی از و
از رسول چنانچہ حضرت محمد صلی اللہ تعالی علیہ وسلم را بر بعضے قصص زمانہ گذشتہ غائبانہ بواسطہ وحی
مطلع گردانیدہ ہست کہ این معنی از سیاق قولہ تعالی فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهٖ
رَصَدًا لِّيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ بوضاحت معلوم می شود و مراد از قولہ تعالی در سورہ تکویر وَمَا هُوَ عَلَى
الْغَيْبِ بِضَنِينٍ خبر غائب از اصحاب رض معلوم رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم را بواسطہ وحی ہست یعنی اللہ
تعالی اصحاب رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم را می فرماید کہ نیست صاحب شما بخیل بہ بیان خبر غائب از
شما معلوم او را بواسطہ وحی یعنی صاحب شما خبر معلوم را بواسطہ وحی از شما پوشیدہ نمی دارد سبحان اللہ چہار
دلائل کتاب و سنت۔ اجماع قیاس و چہار مذاہب ہمہ صراحۃ بدین متفق اند کہ علم غیب خاص برائے اللہ
تعالی ہست در ہیچ دلیل از دلائل مذکورہ این ذکر نیست کہ رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم را نیز علم
غیب موجود بود نمی دانم کہ مدعیان نیم ملایان خطرہ ایمان در مشہد و مثال علم غیب حضرت صلی اللہ تعالی علیہ
وسلم را از کجا آوردند شاید کہ پیران مقتدایان این ملک بوسوسہ شیطانی و جنانی و خیالات فاسدہ شیطانی
این مسئلہ را از شکم خود باین طریقہ بیرون آوردہ اند کہ مقام اول از مقامات سہ سالکان یعنی مقام ناسوت
رسیدہ از برائے تسخیر مردمان و حصول دنیا سر در گریبان کردہ عبادت و مجاہدہ شاقہ را اختیار می کنند و ہیچ
انسان کامل نباشد تا کہ اسرارات انوار و تجلیات الہامات و وسوسہ و خطرات جنانی و شیطانی ملکی و رحمانی
را بوضاحت خوب بوجہ اکمل تعلیم کنند پس ضرور خطرات جنانی و شیطانی را نیز جسمانی و روحانی حمل کردہ

عوام الناس و علما را از ثمرهٔ علم بے بهره را نیز گمراه میگردانند و شیاطین نیز تکفیر ایشان را مراد گرفته امر قبیح موجب
کفر را در نظر ایشان حسن و مزین نمایند و ایشان بجز و جهد اشدن جاهلان خوش گشته فخر می کنند ورنه اظهار امکان
کذب باری تعالیٰ و اثبات علم غیب رسول الله صلے الله تعالیٰ علیه وسلم را چه ضرورت بود از زمانه حضرت
صلی الله تعالیٰ علیه وسلم و اصحاب رضی و مجتهدین متقدمین و متاخرین تا اینوقت درین مسائل موجب فساد امت
حضرت صلی الله تعالیٰ علیه وسلم هیچ احد چون و چرا بحث و مباحثه نکرده هنوز نیم ملایان خطرهٔ ایمان صدری
سینه هم کرگگان از ایشان امن خواسته درین مسائل واجب الاستتار جنگ و جدل شروع کرده اسناد
کفر یک بدیگر نموده فساد و حسد و بغض و عناد را بر پا ساختند علاوه اینکه الله تعالیٰ فرد هست کنه او لا یحد و
لا یتصور بالذات والصفات لانه بسیط ذهنا و خارجا لا ینتهم ولا یتغیر تعالیٰ من الجنس و الجهات
و رسول الله صلے الله تعالیٰ علیه وسلم بالعکس ذی مثل هست کنه او یحد و یتصور بالذات والصفات
لانه ممکن کثیف هنا و خلد جا ینتج و یتغیر لانه حادث جنسا و نوعه معلوم معین انسان و بشر رسول بعثه الله تعالیٰ
الی الخلق لتبلیغ الاحکام و جهاته کثیرات . اگر او صلے الله تعالیٰ علیه وسلم نیز مثل باری تعالیٰ بعلم غیب موصوف
گردد پس باید که علم او نیز مثل علم باری تعالیٰ غیر محدود و متصور و غیر متغیر گردد و قول بدین شرک هست
که علم غیب خاصه باری تعالیٰ هست و خاصه چیز را بوجد فیه لا فی غیره و دیگر از اقسام سبعه علم پوشیده انبیا علیهم
السلام و اولیا رحمه و دیگر مومنان را نیز بحسب استعداد و مراتب خود می باشد اگر در کدام کتاب غیر از الله تعالیٰ
کدام نبی یا کدام ولی را علم غیب ذکر باشد مراد مجازی که از اقسام سبعه می باشد که اطلاق یکے بدیگرے بطریقه
مجاز میشود نه حقیقت از قسم اول و علم رسول الله صلے الله تعالیٰ علیه وسلم بدو قسم هست یک وحی
جلی که این از قبیله تعلیم و تعلم هست لقوله تعالیٰ وَعَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ دیگر قسم وحی خفی هست و
این از یکے از اقسام سبعه خالی نباشد اگر کسے گوید که الله تعالیٰ علام الغیوب رسول الله صلی الله تعالیٰ
علیه وسلم را به جمله معلومات خود جزاً و کلاً علم داده بود این دروغ خیال فاسد وسوسهٔ شیطانی از چند وجوهات
باطل هست یک اینکه رسول الله صلی الله تعالیٰ را سه وجود بود انسانی و ملکی و حقانی با انسانان بصورت
انسانی و با ملائک بصورت ملکی میبود و علم باری تعالیٰ وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا هست و کلمات باری
تعالیٰ قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا
اند پس علم رسول الله صلے الله تعالیٰ علیه وسلم بصورت انسانی و ملکی طاقت و استعداد این نمی داشت

که بر همه معلومات باری تعالے جز و کل احاطه می توانست کرد لقوله تعالے وَلَا یُحِیْطُوْنَ بِشَیْءٍ
مِّنْ عِلْمِهٖٓ اِلَّا بِمَا شَآءَ وصفت موافق ذات می باشد چونکه ذات رسول الله صلے الله تعالے علیه وسلم مثل
ذات باری تعالے نبود کم بود پس صفت علمی او چه طور مثل صفت علمی الله تعالے خواهد شد و در
حالت صورت حقانی ذات رسول الله صلے الله تعالے علیه وسلم در ذات باری تعالی مثل محو
ستاره در ضیاء آفتاب مع تغیر ذاتی محو مثلاشی گشته علم او درانحالت محض ذات باری تعالے بود
هیچ چیز از دیگر علوم در انوقت او موجود نمی بود شنوی علم حق در علم صوفی گم شود ؛ این سخن کے
باور مردم شود ؛ علم صوفی عین ذات حق بود ؛ علم حق علم صفات حق بود ؛ چونکه علم ولی همین طور باشد
پس علم رسول الله صلے الله تعالی علیه وسلم که علم عالم تاثیر نبوت نبی و ولایت ولی تاثیر ولایت او
هست چه طور بدین منوال نباشد و در هر نبی صفت نبوت و ولایت هر دو موجود باشند (حدیث)
اَلْوِلَايَةُ اَفْضَلُ مِنَ النُّبُوَّةِ بصفت نبوت تبلیغ احکام و بصفت ولایت اسرار قربت و لقای رب العزت
حاصل می نمایند پس در کدام حالت همه معلومات باری تعالے معلومات رسول الله صلے الله تعالے
علیه وسلم میگردند دویم اینکه علم باری تعالی بر مخلوق خود از جنس و نوع و فرد و مرکب انداز طول و
عرض عمق و وزن جسم و جوهر و ذات و عرض و بر اجزاء لا یتجزی هر چیز یکسان بطریقه حضور و مشاهده هست
که هر ذره از ممکنات باو حاضر هست هیچ موجود از و غائب نیست و قوله تعالی عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ
با عتبار انسان هست یعنی الله تعالی بهر چیز غائب باشد از انسان یا حاضر بطریقه حضور و مشاهده عالم
هست و علم رسول الله صلے الله تعالی علیه وسلم بر چیزے که نزد او حاضر بود وے نیز همین طور بوجه
اکمل الاکمل نبود چنانچه علم باری تعالی و هر چیزے که از و غائب بود وے پس الله تعالی مناسب حال
از برائے خوشنودی او و رفع حاجت او را بوحی جلی یا خفی مطلع می گردانید و درین نیز معلومیت او مثل
معلومیت باری تعالے من کل الوجه نبود این قاعده را نه بینی که عاشق معشوق را از خزانه خود می دهد
اگرچه بسیار می دهد مگر کل خزانه نمی دهد و دریا نهر را آب می دهد اگرچه بسیار می دهد مگر کل آب نمیدهد
علی هذا القیاس سویم اینکه الله تعالی گفته فَوْقَ كُلِّ ذِیْ عِلْمٍ عَلِیْمٌ یعنی بالائے هر خدا وند علم عالم زیاده
در بار یک دانی و کثرت علم موجود هست اگر همه معلومات الله تعالے رسول الله صلے الله تعالی علیه
وسلم را معلوم گردند پس ضرور علم او با علم باری تعالی برابر گردد آیت صریح و محکم باطل خواهد شد و قول بدین

کفر ہست چہارم اینکہ اللہ تعالیٰ در کمالیت ہر صفت واحد مثل ہیچ احدے را بخود را عطائی آن شریک
نساختہ کہ شریک گردانیدن باری تعالیٰ را کسے را در کمالیت صفت خود ممتنع الوجود ہست اگر معلومات او
ہمہ رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم را من کل الوجوہ معلوم گردند پس این شرک در کمالیت صفت باری
تعالیٰ بالمقابلہ ہست و قول بدین شرک ہست۔ پنجم اینکہ اخلاص رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم با
باری تعالیٰ و محبت باری تعالیٰ با رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم ہمین قدر است زیادہ بود کہ علم
آن نزد باری تعالیٰ ہست فقط رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم را غایت لہذا از آن معلوم نبود کہ چہ حد
و نہایت دارد پس ہمہ معلومات آن کجا معلومات این گشتند۔ ششم اینکہ کنہ ذات و کمالیت ہر صفت
باری تعالیٰ خاص او را معلوم ہست نہ رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم را اگر ہمہ را معلوم بودے
پس باید کہ کنہ آن محدود و متصور شدے و بوحی جلی یا خفی بیان کردہ شدہ بودے کہ ذات باری
تعالیٰ فلان چیز ہست و اوصاف او ہمین قدر اندازہ دارند کہ او بتبلیغ مامور گشتہ عدم بیان معلوم او را جائز
نبود لقولہ تعالیٰ وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ پس ہمہ معلومات باری تعالیٰ از کجا رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ
وسلم را معلوم گشتند اگر کسے گوید کہ بیان مشاہدہ کنہ ذات و کمالیت اوصاف باری تعالیٰ از قبیلہ اسرار
متعلق حقیقت ہست اظہار این جائز نیست جواب اینکہ چنانچہ طریقہ نبوت شریعت ظاہری از رسول اللہ
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم نقلاً بنقل از آن زمانہ تا این رسیدہ ہمچنین طریقہ حقیقت و ولایت نیز از جمیع
ہمہ اسرار و تجلیات از آن وقت تا این سینہ بسینہ آمدہ ہست اگر رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم
را کنہ ذات کمالیت صفات باری تعالیٰ بطریقہ علم حقیقت معلوم بودے پس باید کہ معلومیت این
نیز مثل دیگر اسرار و تجلیات در کدام سینہ نقل گشتہ بودے و کدام ولی از کبرا اولیاء امت را نیز
معلوم بودے مگر ہیچ احد را معلوم نیست معلوم گردید کہ مدعی درین دعوی محض جاہل مرکب ہست ہفتم
اینکہ اگر علم رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم مثل علم باری تعالیٰ شدہ جملہ معلومات او حضرت صلی اللہ
تعالیٰ علیہ وسلم معلوم بودند پس باید کہ در دیگر اوصاف ذاتی نیز مثل باری تعالیٰ شدہ ہمہ مقدورات
و مسموعات و مبصرات و مکلمات و ارادات اللہ تعالیٰ مقدورات و مسموعات و مبصرات و مکلمات
و ارادات رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم گردند و قول بدین شرک ہست اگر بعضے ناقصان نیم ملایان
خطرہ ایمان می گویند کہ جَمِيعُ الْعِلْمِ فِي الْقُرْآنِ لَكِنْ ؛ تَقَاصَرَ عَنْهُ أَفْهَامُ الرِّجَالِ ؛ و قرآن

تبیانٌ لکل شیءٍ و حضرت صلے اللہ تعالی علیہ وسلم بہ قرآن عالم بود پس ضرور بہمہ
علوم عالم شد جواب اینکہ مراد قصیدہ امالی از جمیع العلم علوم شرعیہ بود نہ غیر از علم منطق و حکمت اقوال حکما
غیر تابعان انبیاء علیہم السلام و علم نجوم و رمل و جفر و علم سحر و علم جن و علم شیاطین و باری تعالی بہمہ علوم
مذکورہ کامل علیم ہست کہ خالق ہمہ کسست پس جملہ معلومات اللہ تعالی چہ طور معلومات رسول اللہ صلے
اللہ تعالے علیہ وسلم شدند بلکہ اگر کسے علم سحر و علم شیطانی شیاطین بہ رسول اللہ صلے اللہ تعالے
علیہ وسلم منسوب گرداند این سب موجب کفر قائل این سائل توبہ او نیز نزد علماء قبول نمی شود و تبیان
بدو قسم ہست یک اجمالی دیگر تفصیلی ہست چنانچہ ایمان یک اجمالی دیگر تفصیلی ہست درینجا مراد
از تبیان تبیان اجمالی ہست ورنہ پس یک قرآن مجید کافی بود دیگر علوم را چہ ضرورت بود اگر
کسے جاہل می گوید کہ رسول اللہ صلے اللہ تعالی علیہ وسلم ہر جا ہر کس را حاضر ہست دروغ
باطل می گوید کہ این خاص صفت اللہ تعالی ہست لقولہ تعالی وَاللّٰہُ مَعَکُمْ اَیْنَمَا کُنْتُمْ ولقولہ تعالی
وَفِی السَّمَاءِ اِلٰہٌ وَّفِی الْاَرْضِ اِلٰہٌ ط و یک سبق از سبقہائے نقشبندیہ و قادریہ معنویہ
نیز اینکہ اَللّٰہُ حَاضِرِیْ اَللّٰہُ نَاظِرِیْ اَللّٰہُ مَعِیْ ہمین طور ہیچ دلیل نیامدہ کہ رسول اللہ صلی اللہ تعالے
علیہ وسلم ہر جا موجود و نزد ہر کس موجود ہست این ہمہ سخنانِ پیرانِ مبتدعانِ صدی سیزدہم افترا
بر خدا و رسول باری تعالی ہست آرے ہر کہ عاشق رسول اللہ صلے اللہ تعالی علیہ وسلم شدہ فنا
فی الرسول می باشد حقیقت محمدی ہر وقت ہر جا کہ باشد در دل او موجود می باشد و ہر کہ عاشق او
کہ درود می خواند حضرت مبارک صلے اللہ تعالی علیہ وسلم بخود آنرا می شنود و غیر عاشق کہ می خواند
آنرا ملائک در آنجا میرسانند ہٰذَا دُنِّیْتُ وَحُرِّیْتُ اگر بمعنی لغوی علم وحی جلی یا خفی رسول اللہ صلی اللہ
تعالی علیہ وسلم را عالم بہ علم غیب گفتہ شود جائز ہست کہ غیر از علم حواس ظاہری علم وحی جلی و خفی
ہر دو را و بلغت علم غیب می گویند مگر لغوی علم غیب دیگر انبیاء علیہم السلام و اولیاء رحمہم اللہ را نیز بودہ یا شدہ
بلکہ علماء را نیز باستعمال علم ظاہری علم بر اشیاء غائبہ از امورات آخرت وغیرہ حاصل می شود
لکن اصطلاحی علم غیب سوائے باری تعالی ہیچ احد را نیست آرے رسول اللہ صلے اللہ تعالے
علیہ وسلم مرتبہ جامعہ اُوْتِیْتُ بِجَوَامِعِ الْکَلِمِ اِسْمُہٗ اَحْمَدُ مُحَمَّدٌ الرَّسُوْلُ اللّٰہِ وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ اِنْ
کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰہَ فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْکُمُ اللّٰہُ اٰمِنُوْا بِیْ وَبِرَسُوْلِیْ اَطِیْعُوا اللّٰہَ وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ مُبِیْن

در دنیا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِیْنَ و در عقبی وَلَسَوْفَ یُعْطِیْكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰی و شفیع المذنبین بلکہ منشاء ایجاد ہمہ موجودات موجب اظہار ربوبیت در زمین محمد و در آسمان احمد و در جنت حامد و در معراج محمود نیز در رب العرش حبیب یعنی محب و محبوب مصرع نسبت آدم بما و چون نسبت مصدر بفعل است بیت اگر گویم بیان وصف آن لولو زبان سوزد + و گر خاموش بنشینم دلم پرخون برون ریزد + قدر و مرتبہ آن محبوب را محب خود اللہ تعالے می داند فقط و شمہ ازان آن نیز کہ باستقامت شریعت با و نسبتی دارد و بترک ماسوی اللہ بہ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ قربیت و صوفیان این زمانہ خالی این ملک ہمہ و کاندران از برائے حصول دولت و عزت بمریدی مریدان مردان و زنان بلا استعداد پیری و بگرفتن غوسالات خیر و خیرات امورات و نوشتن تعویذات مشغول قدر حبیب اللہ صلے اللہ تعالیٰ علیہ وسلم را چہ می دانند مگر ہمین قدر کہ بمجرد دعوی صوفیت بلا حصول معنی او را با خالق خود شریک می گردانند مثنوی اے بسا ابلیس آدم روئے ہست + پس بہر دستی نباید داد دست + کار شیطان می کند نامش ولی + گر ولی اینست لعنت بر ولی + اگر کسے صدق و کذب صوفیائے این وقت این ملکت را معلوم می خواہد کرد باید کہ مخزن التوحید و آخر نصیحت نامہ مجموعہ حقانی و مصباح الاعمی و کتابہائے حضرت سلطان باہو و بارک اللہ عبداللہ و مثنوی مولانائے روم و مثنوی بو علی شاہ قلندر را مطالعہ نمایند دران خوب بوضاحت حال و کاندار ایشان معلوم می شود۔ اَتَمَّتِ الرِّسَالَةُ بِعَوْنِ الْمَجِیْدِ وَسَمَّیْتُهَا بِتَنْزِیْهِ التَّوْحِیْدِ۔ فقط

الحمد للہ والمنۃ کہ درین زمان سعادت توامان رسالہ مبارک مسمی بہ
تنزیہ التوحید از رشحات کلک جواہر سلک صوفی
صافی حضرت مولانا مولوی محمد غلام ہنوی سلمہ اللہ تعالیٰ
حسب فرمایش جناب مولوی محمد کامل صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ
مطبع مجتبائی واقع دہلی طبع